

تحصن و انتخاب

آیا انتخابات مجلس در یک کشور، امری داخلی است و به دنیای خارج هیچ ربط ندارد؟ بنا بر یک معنی از معانی استقلال، پاسخ آری است. چرا که استقلال یعنی هیچ قدرت خارجی شریک یک ملت در حاکمیت بر خود و کشورش نیست. و بنا بر معنای دیگری از استقلال، انتخابات گزینش نمایندگان یک ملت برای تنظیم روابطش، بر اصل استقلال و بنا بر این، در حدود حقوق ملیش، با جهان است. از این نظر که در انتخابات بنگری، در می یابی چرا انتخابات در یک کشور، توجه کشورهای دیگر جهان را به خود جلب میکند. زیرا میخواهند بدانند دولت منتخب طرف گفتگویشان کدام هویت سیاسی را دارد و میزان توانش چیست؟ اگر دولتی با اکثریت بزرگ انتخاب شود، از بیشترین توان برای دفاع از حقوق ملی بر خوردار است. اگر نه، نه. چنانکه انتخاب آمیخته به اما و اگر و بسا تقلب آقای بوش، حکومت او را در عرصه جهانی بسیار ناتوان کرده بود. اگر ترورهای ۱۱ سپتامبر فرصت طلائی برای او پدید نیاورده بودند، امریکا در صحنه جهانی، موقع و موضع ضعیفی را می یافت. ملاتاریا اعتراض حکومت بوش به رد صلاحیتها را دست آویز سرکوفت زدن به «اصلاح طلبان» کرده است. حال آنکه الف - سخت دل نگران شده است چرا که اعتراض امریکا و اروپا بدان معنی است که دولتهای غرب ملاتاریا را نماینده مردم ایران نمی دانند. بدین خاطر، مأموران خود (حسن روحانی و لاریجانی و...) را بکار اطمینان دادن به اروپا و امریکا گمارد. ب - پیش از رسیدن به ریاست جمهوری، خدا خدا می کرد بوش انتخاب شود و بعد از «محور شر» شدن، به یاد قلایبی بودن انتخاب او افتاد. هم برای توجیه انتخابات قلایبی خود و هم در مقام طعنه زدن، انتخاب بوش را به ریاست جمهوری قلایبی خواند.

اما انتخابات در کشوری زیر سلطه ترجمان هیچیک از دو معنای استقلال نیست. در کشور ما، در دوره شاه سابق، یک زمان، نامزدها نخست می باید به تصویب سفارت انگلیس می رسیدند و بعد از کودتای ۲۸ مرداد، «منفی» های امریکا حق ورود به مجلس را نداشتند. مجلسی که با چنین «نمایندگان» تشکیل می شد، خود را نه حافظ حقوق ملی ایرانیان که پاسدار «منافع» انگلیس و امریکا می دانست. و اینک، ملاتاریا به اعتراض حکومت بوش، اعتراض میکند، بجای آنکه ابراز شرمساری کند از اینکه کار استبداد سرکوبگر خود را بجائی رسانده است که به حکومت بوش فرصت داده است انتخابات قلایبی را فرصتی برای حامی آزادی و حقوق مردم ایران نمایاندن خود، بشمارد. در همان حال، آقای حسن روحانی به اروپا میآید تا حکومتهای اروپائی و بسا امریکا را متقاعد کند که مجلس دست نشانده بهتر می تواند با غرب راه بیاید. او خود، با دو اشاره، مأموریت خویش را - که فاش شده بود - فاش گفت: حل مسائل را به اجماع در دولت ملاتاریا و رابطه با امریکا را به «پایان دوره ریاست جمهوری» و بنا بر این، آغاز ریاست رئیس جمهوری جدید موکول کرد. قصدش از اجماع، همان مجلس یک دست و مطیع رهبری سازمان ترور است و از پایان ریاست جمهوری، پایان ریاست جمهوری آقای خاتمی و آغاز ریاست منصوب رهبری سازمان ترور است.

بدین قرار، در «انتخابات» مجلس هفتم، نه تنها اصل آزادی نقض می شود بلکه اصل استقلال نیز نقض می شود. بنا بر این، حفظ حقوق ملی را مردم ایران خود باید تصدی کنند. به این ترتیب که الف - از دولت ملاتاریا هرگونه نمایندگی را سلب کنند. و ب - به بدیلی که معرف دو اصل استقلال و آزادی است، در حد دفاع از حقوق ملی او و جلوگیری از خورد و برد ثروت طبیعی و مالیش، نمایندگی بدهد. به سخن دیگر، با تحریم وسیع «انتخابات» رژیم ملاتاریا، این هر دو کار را با هم انجام دهند:

تحصن و تحریم از دید موافقان شرکت در انتخابات:

- * تحصن کنندگان رد صلاحیتها را دلیل تحصن خود کردند. اما با گذشت روزها، از آنها خواسته شد هدف خویش را شفاف کنند:
- مبادا معامله و سازش کنید و به تصویب شدن نامزدهای خود بسنده کنید که مردم را یکسره از خود مأیوس خواهید کرد،
- تصویب صلاحیت تمامی نامزدها را هدف کنید.
- تصویب دو لایحه پیشنهادی حکومت خاتمی را هدف کنید،
- تحریم انتخابات و خروج از نظام را هدف کنید.
- * آنها که تحریم را انفعال و چشم پوشی از «حق ملی» می خواندند، اینک خود تهدید می کنند:
- به عدم شرکت و حتی تحریم،

- بیشتر از آن، تهدید به استعفاء. در ۱ بهمن ماه، « معاون و وزیران »ی چند استعفای مشروط کردند. در ۲ بهمن، سوگند نامه تحصن کنندگان و نامه ای به امضای ۹۰ تن از « وزیران » و « معاونان » وزارتخانه و... خطاب به آقای خاتمی انتشار پیدا کردند. هر دو تهدید به استعفاء.

بدینسان، اینان، خود، در موقعیتی قرار گرفته اند که، بناگزیر، سخن نا راست خود را راست کرده اند. در روش کارشان، حتی نشانه ای از توجه به این واقعیت مشاهده می شود که این بار، تحریم، شفاف تر از هر زمان دیگر، بیانگر خواست ملی است. خواست تغییر استبداد مطلقه فقیه به مردم سالاری و بنا بر این، ابراز اعتماد به بدیل مردم سالاری که بر خط آزادی و استقلال و از موضع آزادی و استقلال، خواستار تحریم فعال « انتخابات » است.

* اما میزان حمایت مردم از تحصن « نمایندگان » موضوع بحث است: آنها که تحصن را بازار انتخابات گرم کنی می شمارند، دلیل عدم حمایت را بی اعتمادی مردم و بسا اعتقادشان به بازیگری «اصلاح طلبان» می دانند. کسانی خطاب به متحصنان، رفتار گذشته آنها را دلیل حمایت نشدن از سوی مردم میدانند و از آنها می پرسند چرا در بزنگاهها، بوعده استقامت وفا نکردید.

اما به نظر نمی رسد که تحصن بازی سیاسی باشد. اقدامی است با این گویائیها که برای وجدان ملی و وجدان جهانی دارد:

۱- « انتخابات » در از صندوق درآوردن اسامی فهرست آقای خامنه ای، خلاصه می شود. نه تنها بنا نیست که در این فرصت، اراده جمعی مردم ایران ابراز شود، بلکه بنا نیست به « اصلاح طلبان » سهمی جز سهم اقلیتی ناکار آمد داده شود.

۲- تحصن میگوید یک تغییری در درون رژیم ملاتاریا در حال شدن است: دیگر چون گذشته، حذف و جذب در درون رژیم انجام نمیگیرد. در قلمرو رویارویی میان رژیم با مردم است که تضاد می باید حل شود. به سخن روشن تر، میزان حمایت مردم بستگی دارد به جایی که متحصنان بر می گزینند. اگر در محدوده رژیم بمانند، خود را از دست آوردهای تحصن محروم کرده اند. چرا که تقابل ملت با رژیم را بر جهانیان آشکار کرد و اینک بر تحصن کنندگان و بر همه اهل سیاست است که میان مردم و رهبری سازمان ترور، انتخابی شفاف کنند. در حقیقت،

۳- در زور آزمائی میان ملاتاریا و تحصن کنندگان، منهای حضور مردم و منهای حضور وجدان جهانی، غلبه با ملاتاریا است. برای اینکه شکست از آن ملاتاریا شود، نیاز حضور مردم در درون کشور و افکار عمومی جهان در بیرون کشور است. اما این دو حضور، رنگ و لعاب پیدا نمی کنند اگر مشکل در رد صلاحیت گروهی از « نمایندگان »، ناچیز شود. بنا بر این، اگر متحصنان به این اندازه بسنده کنند، حضور مردم و حضور وجدان جهانی را بر ضد خود، سخت پر رنگ و لعاب خواهند یافت. بدین قرار، حق با آنها است که از متحصنان میخواهند در رابطه با این دو حضور، هدف بگزینند و آن را شفاف بیان کنند.

۴- اگر مردم به حمایت از تحصن برنخاسته اند، از جمله، بخاطر وجود ابهامها در روش و هدف بوده است. با وجود این، دور از انصاف است اگر بگوئیم تحصن فاقد هرگونه شفافیتی است. زیرا در لو دادن قلبی بودن انتخابات، ابهام را، هم برای مردم ایران و هم برای مردم جهان زدود.

واقعیت دیگری را شفاف در معرض دید جهانیان قرار داده است: در رژیم ملاتاریا، مجلس نقشی ندارد. نمایندگانی که انتخاب شده اند تا تصمیم بگیرند و تصمیم آنها قانون و در تمامی کشور مجری باشد، حتی از تصمیم در باره چند و چون برگزاری انتخابات نیز ناتوانند. ناتوانی مجلس بدانچه است که نمایندگان آن، ناگزیر از تحصن شده اند و « دادستان کل »، مقامی که می باید مجری قانون مصوب مجلس باشد، تحصن نمایندگان را در مجلس، غیر قانونی میخواند و آنها را تهدید می کند!

اگر تحصن کنندگان با عقل آزاد در کار خود بنگرند و نخواهند کار عقل قدرتمدار را بکنند که خود ویران کردن است، می باید، حد اقل، هدف را یک مجلس توانا به کار قانونگزاری و نظارت و آزادی کامل انتخابات قرار دهند. آیا نمی دانند این هدف حد اقل است؟ چرا. به این دلیل که در « انتخابات » مجلس ششم، وعده می دادند که نمایندگان چنین مجلسی خواهند شد. حالا چرا وعده ۴ سال پیش را تکرار نمی کنند؟ زیرا الف - تحصنشان شهادت می دهد که راست نمی گویند و ب - خوب می دانند که در رژیم ملاتاریا، ممکن نیست مجلس این توانائی را پیدا کند و ج - در وضعیت و موقعیت بعد از تجربه، تعیین چنین هدفی خارج شدن از « نظام » و خواستار تغییر قانون اساسی به قصد انقائ ولایت مطلقه فقیه و استقرار مردم سالاری تام و تمام است.

۵- واقعیتی که این تحصن آشکار می کند و سبب اعتراض به تحصن کنندگان می شود، تبعیضی است که « اصلاح طلبان » به آن اعتراف داشته اند اما به مبارزه استوار با آن برنخاسته اند. امروز به تحصن گزیدگان اعتراض می کنند چرا حالا که نوبت به خود شما رسید، فریادتان به آسمان رفت؟ و در تازه ترین سنجش افکاری که مستند اصلاح طلبان، بخصوص آنها ئی قرار گرفته است که موافق « خروج از حاکمیت » بوده اند، می گوید ۸۰ درصد مردم ایران خواهان تغییر رژیم هستند. نامزدهائی که می توانند از این ۸۰ درصد مردم، - چه آنها که خواهان تغییر تدریجی رژیم هستند و خواه آنها که خواهان تغییر یکباره رژیم هستند - نمایندگی کنند، حق نامزد شدن نیز نمی یابند. از آنها که از ۲۰ درصد نمایندگی می کنند، آنها که در فهرست خامنه ای نیستند، نیز رد صلاحیت شده اند. در حقیقت، نامزدهای کمتر از ۵ درصد جامعه، پیشاپیش، نمایندگان مردم ایران شده اند!

تحصن این تبعیض را که در رژیمهای استبدادی (استالینی، یعنی و...) پوشانده می شد، آشکار در معرض دید جهانیان قرار داد. و باز ۶ - تحصن واقعیت دیگری را نمایان کرد: در رژیم ملاتاریا، مرزبندی میان خودی و غیر خودی، مرز بندی ثابتی نیست. بنا بر نیاز قدرت خودکامه، مرزها تغییر میکنند. این بار، مرز خودی از غیر خودی را « فهرست رهبر » معین کرده است. چنانکه آقای « رهبر » از امثال عسگر اولادی و بادامچیان نیز خواسته است خود را معرفی نکنند و کم نیستند کسانی از جبهه خامنه ای - هاشمی رفسنجانی که رد صلاحیت شده اند.

۷ - در این تحصن، نه تنها دروغی بر ملاء شد که آقای خامنه ای ورد زبان کرده بود و « اصلاح طلبان » یا فریب آن را خوردند و یا می دانستند او دروغ میگوید اما مصلحت را در این دیدند که میان خود و « غیر خودی » مرز نگاه دارند، بلکه بر مردم ایران و آگاهان جهان آشکار شد که

الف - ساز و کار تقسیم به دو و حذف یکی از دو، ذاتی استبداد ملاتاریا است و ممکن نیست این رژیم جز از این راه ادامه حیات بدهد و ب - همواره بهتر حذف و بدتر حفظ میشود. این رژیم ضد اندیشه و علم است. دلیل نگاه داشتن بدترها و فاسدترها اینست که ولایت مطلقه بدون اطاعت مطلقه تحقق پیدا نمی کند و اطاعت مطلقه نیز محال است و تنها زورگو ترین ها و فاسد ترین ها، به ازای خود کامگی در زورگویی و فساد، خود را مطیع « رهبر » نشان می دهند.

تمامی استبدادهائی که از پا در می آیند، فریب اطاعت ظاهری زورگوترین ها و فاسد ترین ها را می خورند. غافل از اینکه پس از به پایان بردن جریان حذف و تنها شدن با فاسدترها، زمان سقوط آنها فرا می رسد.

۸ - تحصن فرصت رویارویی با واقعیت را نه تنها برای متحصنان که برای همه آنهاست که به سیاست می پردازند، فراهم آورد. توضیح اینکه واقعیتی که مردم ایران هستند و واقعیتی که وجدان جهانی است و واقعیتی که حکومتهای غرب هستند محکی شدند برای آزمودن ذهنیت ها. واکنش این سه واقعیت، این پرسش را پیش آورده اند: آیا آنها که تصمیم به تحصن گرفتند، ارزیابی دقیقی از واکنشهای این سه واقعیت بعمل آورده بودند یا خیر؟ این امر که میگویند اگر تحصن نتیجه نداد، کاری دیگر می کنیم و تهدید به استعفاء، گویای آنست که یا بدون ارزیابی، دست بکار شده اند و یا ذهنیت خویش را واقعیت موجود در خارج تصور کرده اند و یا به خود گفته اند بر سر حق می ایستیم، خواه ایران و جهان به حرکت در آید و چه در نیاید.

۹ - در حقیقت، یک وقت کسانی تصمیم میگیرند جانب حق را بگیرند و بر سر حق بایستند و کاری به کار واکنش ها نداشته باشند، در این صورت، می باید هیچ از حق جدا نشوند و تن به کمتر از حق ندهند و عواقب ایستادگی را هرچه هست بپذیرند. بدیهی است سه واقعیت بالا واکنش نشان خواهند داد. اگر نه بلافاصله، در طول زمان، حقانیت راه و روش انسانهایی را تصدیق خواهند کرد که حق را هدف و روش میکنند. اما یکبار اینست که کسانی قدرت را هدف می کنند و عمل سیاسی را بر اساس محاسبه و ارزیابی، انجام می دهند. ابهام موجود در هدف و روش تحصن گزیدگان، به آنها و دیگر کسانی که به سیاست می پردازند، میگوید: الف - در محدوده رژیم ماندن و بطور عمومی تر، در محدوده مثلث زور پرست در درون و قدرتهای خارجی (امریکا و اروپا) ماندن و در این محدوده عمل کردن، در سه واقعیت بالا، واکنش منتظر را بر نمی انگیزد و بسا سبب واکنش غیر منتظر می شود. توضیح اینکه وجدان ملی و وجدان جهانی همان واکنش را نشان نمی دهند که دولتها نشان می دهند. فشاری بسیار قوی از سوی این دو وجدان می باید تا دولتها ناگزیر شوند با این دو هدف همسو شوند. قاعده اینست که نخست وجدان ملی عمل کند تا وجدان جهانی به عمل برخیزد اما پیش می آید که وجدان جهانی زود تر به عمل بر میخیزد. وقتی نسبت به احقاق حق و دفاع از ارزشی، وجدان جهانی، در همه جای جهان، مشغول است، تجاوز به آن حق، در دم، وجدان جهانی را به ابراز واکنش بر می انگیزد حتی اگر وجدان جامعه ای که، در آن، به حق تجاوز شده است، وارد عمل نشده باشد. تحصن مقارن شد با تظاهرات در عراق برای برگزاری انتخابات آزاد. این همزمانی، وجدان جهانی را از دو جهت حساس کرد: الف - از جهت ستمی که بر مردم ایران روا می رود و حال و آینده این مردم در رژیم ملاتاریا و ب - انجام انتخابات در عراق آیا سبب نمی شود که رژیم از نوع رژیم ملاتاریا در عراق بر سر کار آید؟ علت این پرسش آنست که در جامعه عراقی، نه نزد شیعه و نه نزد غیر شیعه، مردم سالارانی که بتوانند متتخان آن مردم شوند و مردان و زنان مستقلی باشند، بر فرض وجود، به چشم وجدان جهانی نمی آیند. نتیجه اینست که اثر تحصن بر وجدان جهانی دو چندان شده است. از این رو است که رسانه های غرب روزانه خبرهای تحصن را انتشار میدهند و سانسور دستگاه تبلیغاتی ملاتاریا را می شکنند.

بدیهی است بیرون آمدن از محدوده رژیم و شفاف کردن بازهم بیشتر هدف و اگر این توان نیست، دست کم در آوردن مجلس به محل تصمیم گیری (تصویب قانون آزادی مطبوعات، نه آن قانون که بنا بود تصویب شود بلکه شامل آزادی واقعی مطبوعات، تصویب قانون آزادی تمام عیار انتخابات، انتشار گزارش پیرامون قتلهای زنجیره ای و اعلان سازمان نمای سازمان ترور و رهبری و سرشاخه های آن، غیر قانونی اعلام کردن دادگاه ویژه روحانیت و دادگاه انقلاب، انحلال واواک های موازی و تغییر ساخت واواک و ممنوع کردنش از تهدید و تحدید آزادی فعالان سیاسی، تصویب قانون الغای تبعیضها به زبان زنان، حذف بودجه دولت موازی و تغییر ساخت بودجه هم از لحاظ درآمدها و هم از جهت هزینه به تریبی که رانت خواری از میان برود و تصمیم قانونی برای تعقیب باندهای مافیائی، تمام کارها نیستند که باید کرد، اما همین کارها، بنا بر تجربه، در

محدوده این رژیم و این مجلس، شدنی نیستند. با اینحال اگر شما این قانون ها را تصویب کنید ، ولو « شورای نگهبان » آنها را رد کند، دو وجدان ملی و جهانی فعال می شوند) و کنش شدن و واداشتن « شورای نگهبان » به واکنش ، بر انگیختن دو وجدان ملی و جهانی به عمل و ناگزیر کردن پیروی دولتهای جهان به اطاعت از حکم متین این دو وجدان بر محکومیت استبدادیان و بستن فضا سازی سیاسی استبدادیان، از راه باج دادن به امریکا و انگلیس، است .

۱۰ - در هفته های پیش از کودتای خرداد ۶۰، یکچند از نمایندگان نزد اینجانب آمدند و پرسیدند : اگر ما در مجلس بایستیم شما حمایت می کنید؟ پاسخ دادم : در تاریخ ما امر تازه ای روی داده است و آن اینکه مجلس متجاوز به آزادی و حقوق انسان است و رئیس جمهوری به دفاع از این حقوق ایستاده است. بنا بر این ، پرسشی را او باید از شما بکند و پرسش او اینست : تا کجا حاضرید بر سر حق بایستید ؟ و به شما عرض می کنم : قدرت را تنها استقامت میتواند مهار کند. اگر امروز استقامت نکنیم ، فردا دیر است. زیرا قدرت موانع بزرگ و خود کامه شدن خود را با ویرانگری هرچه خشن تر از پیش پا بر می دارد. از زمان استقرار تا زمانی که ملتی حیات خویش را در خطر نابودی ببیند و برخیزد، ویرانگریهای عظیم بار میآورد و هزینه ای بس سنگین روی دست مردم میگذارد. اگر استوار بایستید ، کودتا نیز نمی تواند بکند. جنگ که با پیروزی سیاسی و بسا نظامی همین ایام پایان گرفت ، میتوانیم مانع از استقرار استبداد نیز بگردیم.

استقامت بایسته نشد و آقای خمینی و ملاتاریا در کودتا شتاب کردند و جنگ را ادامه دادند و بدان ، منافع انگلیس و امریکا و اسرائیل را تأمین و استبداد خویش را ممکن کردند. امروز آن روز نیست. وجدان جهانی از خواست مردم سالاری جانبداری می کند و مردم ایران تجربه نشده آن روز را تجربه کرده اند و ملاتاریا از هر مشروعیتی تهی است و ... و کودتائی از آن نوع میسر نیست. بنا بر این ، استقامت شفاف و بدون خدشه، اقبال پیروزی را، بیشتر از آن روز دارد. تحصن فرصتی را فراهم آورده است برای آزمون قانون عمومی که قدرت از آن پیروی می کند :

قدرت خود کامه را تنها با استقامت میتوان مهار کرد. استقامت نیم بند و شکننده بر خود کامگی و ویرانگری قدرت می افزاید . تحصن گزیدگان وارد صحنه ای شده اند که ، در آن ، یا باید ایستاد و ماند و یا نایستاد و مرد.

۱۱ - در حقیقت، تحصن فرصت رویارویی حق و مصلحت را فراهم آورده است : تحصن، از دید متحصنان ، قیام به حق است. تا ماههای نزدیک به پایان دوره ، مجلسیان بر مصلحت بیرون از حق عمل کرده اند و فرضشان اینست که اینک قیام به حق کرده اند. حال اگر حق را قربانی مصلحت بیرون از حق کنند که تحصن میگوید آن را عین مفسدت میدانند ، فرمان مرگ سیاسی خویش را امضاء کرده اند و چه بسا ، استبداد دژخیمان خویش را به جانان اندازد. اگر تحصن کنندگان ، تاریخ به کنار، در زمان تأمل کنند خواهند دید که در روابط قوا، هر بار که بنام مصلحت، کسی تسلیم حکم قدرت شده ، نابود شده است : روزی که از امیر کبیر خواستند سندی را امضاء کند که بنا بر آن، جان میرزا آقا خان نوری محفوظ است ، گفت : این سند قتل خود من است. با وجود این سند قتل را بنام مصلحت امضاء کرد. روزی هم که بنی صدر ، رویارویی با خمینی را مصلحت ندانست و با نخست وزیری رجائی موافقت کرد، می دانست که بدست خود برای استبدادیان آلت فعل می سازد. اما از بیم پیش آمدن جنگ و بخاطر مصلحت کشور ، کاری را که نمی باید میکرد ، کرد. او اشتباه خود را جبران کرد و بر حق چنان استوار ایستاد که آقای خمینی در ۶ و ۲۵ خرداد ناگزیر شد بگوید : ۳۵ میلیون بگویند بله من میگویم نه. در آن روزها ، با وجود خطرهایی که حیات او را تهدید میکردند، فریب وعده های آقای خمینی (اگر با آنچه او می گفت موافقت میکردم ، رئیس جمهوری می ماندم ، فرمانده کل قوا می ماندم و حکومت رجائی را روانه می کرد و هر کس را که میخواستیم ، نخست وزیر می شد و...) را نخورد و اسطوره ای ، برای نخستین بار در تاریخ ایران شکست.

و اینک که اسطوره شاه و رهبر شکسته است ، نوبت آنست که استبداد بشکند و ایران از تاریکی قرون به روشنائی آزادی در آید. و

۱۲ - و تحصن واقعیت چهارمی را آشکار کرد و آن اینکه در صحنه دو وجدان ملی و جهانی ، تنها بدیل مردم سالار می تواند عمل کند. این واقعیت را در صحنه سیاسی عراق نیز آشکار می بینیم : آقای پاچه چی ، رئیس دوره ای شورای حکومتی عراق را آقای بوش به کنگره امریکا می برد، اما او از مردم عراق نمایندگی نمی کند. منصوب دولت اشغالگر بر عراق است. آنها که بنام مردم عراق سخن میگویند و عمل می کنند، در موضع مستقل از قدرت اشغالگر قرار گرفته اند و از این موضع سخن میگویند و عمل می کنند.

حمایتی که متحصنان بدان نیاز دارند نیز ، حمایت گروهها و کسانی است که محل عمل آنها در بیرون رژیم ملاتاریا است. حمایت آنها که خود را در حاشیه رژیم و در درون مثلث زور پرست قرار داده اند، مؤثر نشد . از این نظر نیز ، تحصن درسی به همه آنها آموخت که ابهام ها را پناهگاه خود کرده اند و گمان می برند در ایران تجربه دیده می توان با مواضع دو پهلو گرفتن، بر مسند قدرت نشست . تحصن ، با شفافیتی تمام، این واقعیت را نمایاند که محل عمل رهبری سخنگوی مردم و بیانگر اراده آنها بر استقرار مردم سالاری، در بیرون رژیم - مستقل از رژیم و مستقل از مثلث زور پرست - و درون ایران - مستقل از قدرتهای خارجی - است.

به این پرسش که متحصنان محل عمل خویش را کجا انتخاب می کنند، آنها خود می باید پاسخ گویند. امروز کم نیستند اصلاح طلبانی که خواهان خارج شدن از حاکمیت و شرکت در جبهه مردم سالاری هستند. تحصن می گوید و به فریاد که در انتخاب سرانجام بخش تأخیر شده است و اینک فرصت واپسین است. به قول «روحانیون» مبارز، عدم شرکت اصلاح طلبان در انتخابات بمنزله اینست که نیمی از نظام فلج شده است. به سخن دیگر، این نیمه یا از رژیم بیرون می آید و فعال میشود و یا در رژیم میماند و ولو با شرکت در «انتخابات» فلج میماند.

تحریم انتخابات از هم اکنون فعال است زیرا:

با توجه به واقعیت‌هایی که تحصن بر تحصن کنندگان و بر مردم ایران و وجدان جهانی، کم یا بیش، معلوم کرده است، سزا نیست که تحصن را یک بازی سیاسی بشماریم. اگر هم در ذهن کسانی بازی می نموده است، واقعیت‌هایی را که بر شمرده است، رو کرده است و تحصن کنندگان را در موقعیتی قرار داده است که یا باید بایستند و بمانند و یا نایستند و بروند. رهبری سازمان ترور که برای «انتخابات» فهرست تهیه کرده و پیشاپیش تکلیف دو سوم «نمایندگان» را معین کرده است، وارد مرحله جدیدی شده است. بر فرض که «اصلاح طلبان» نایستند و بشکنند، خود را محکوم به ترک صحنه سیاسی ایران کرده اند. زیرا در مرحله جدیدی که ملاتاریا وارد آن می شود، محلی برای آنها نیست. اگر به تاریخ مراجعه کنند، تاریخ دوره شاه سابق به آنها خواهد گفت که این دوره چگونه دوره ای است.

با توجه به موقعیتی که تحصن تحصن کنندگان را در آن قرار داده است و با توجه به تهدید به استعفاء و «کارها» که می گویند اگر تحصن نتیجه نداد، خواهند کرد، جهت حرکت به درون رژیم نیست به بیرون آنست:

۱ - از میان واقعیت‌های در رابطه، مردم و جهانیان، در خواستی که استقرار مردم سالاری است، همسو عمل می کنند. بنا بر این، تحریم انتخابات، بدیلی را در موضع عمل، بنام ملت ایران، قرار می دهد که بر صراط آزادی و استقلال است.

۲ - سنجش‌های افکار بطور مستمر گویای این واقعیت هستند که اکثریت بالای ۸۰ و بسا بالای ۹۰ درصد خواستار تغییر رژیم سیاسی کشور از استبداد به مردم سالاری هستند. رفتار مردم ایران نسبت به «اصلاح طلبان» مدرک قطعی است بر وجود چنین خواستی در جامعه امروز ایران. بنا بر این، از اولین چشم پوشی از استقامت (تسلیم شدن به «حکم حکومتی رهبر»)، «اصلاح طلبان» را در موضع متضاد با خواست جمهور مردم قرار داده است. جهت منطقی تحصن انطباق طلبی با خواست مردم است. حال اگر تحصن کنندگان بخواهند خود را از نتایج تحصن محروم نکنند، آیا چاره جز تحریم «انتخابات» می ماند؟

بدیلی که بخواهد از راه مردم و وجدان جهانی عمل کند، نیز می باید بر حقوق مردم استوار بایستد تا جامعه بتواند در رهبری جدید شرکت کند و ایران را از استبداد تاریخی برهد. این ایام، سرگردانی اهل سیاست در محدوده مثلث زورپرست که با قدرت امریکا مربع قدرتمداری را بوجود آورده اند، جامعه ملی را به نتیجه رسانده است که سیاسی کارها اهل حزب باد هستند. باز گرداندن اعتماد به بنفس به جامعه ایجاب میکند که روشی به او پیشنهاد شود که با اتخاذ آن، مردم ایران بتوانند خواست خویش را روشنتر بیان کنند. با وجود آنکه «اصلاح طلبان» تهدید به تحریم (ولو بخاطر پرهیز از پی آمدها، به قول آقای علوی تبار، اصطلاح «عدم شرکت» را بکار می برند) می کنند، تحریم «انتخابات» تنها کار نیست اما حداقل کاری که مردمی میتوانند بکنند، هست.

۳ - با توجه به حکم وجدان همگانی بر ضرورت تغییر و با توجه به موافقت وجدان جهانی با وجدان ملی و حکمش و نیز با توجه به این واقعیت که با حذف نیمی از «نامزدها» - که تازه نامزد‌هایی نبوده اند که در یک انتخابات آزاد و برای عضویت در مجلسی دارای اختیار و مسئولیت یک قوه مقننه مستقل، می توانستند نامزد شوند -، ملاتاریا خود را در موقعیتی قرار داده است که تسلیم تحصن شدن بمعنای وداع با قدرت است، ادامه استقامت در برابر استبداد فسادگسترش، بنا گزیر، در قدم اول، تحریم است.

۴ - تحصن وضعیتی را پدید آورده است که دیگر کسی نمی تواند خویش را در ظلمات ابهام پنهان کند. آقای خامنه ای که با خدا گردن کشی می کند و در قدرت طلبی، اندازه نمی شناسد، به «شورای نگهبان» میگوید تسلیم کسانی نشود که میخواهند گردن کلفتی کنند! با وجود این، پرده ابهام و فریب دریده و امروز همگان می دانند که او فهرست ساخته و میخواهد مجلس دست نشانده خود بسازد. بنا بر این، دیگر نمی توان در پرده و پنهانی معامله کرد. یا او و ملاتاریا می باید تسلیم شوند و فهرستی را که ساخته اند پاره کنند و بدور ریزند و یا تحصن کنندگان می باید تن به معامله بدهند و رسوا شوند. اگر رسوا شدن را انتخاب نکنند و بخواهند شفاف عمل کنند، حتی اگر تنها بخواهند مردم آنها و عملشان را شفاف ببینند، تنها روش بجا مانده، تحریم انتخابات است.

تازه ترین دلیل «نمایندگان» و جانبداران تحصن، بر کارآئی مجلس اینست که این مجلس حقایق را فاش کرده است. هرچند چند گزارش نیمه روشن که عامل اصلی را در تاریکی قرار میدهند، - از جمله، در تاریکی قرار دادن نقش خامنه ای

در لیست سازی، بدین عنوان که او به اعضای «شورای نگهبان» دستور بازنگری در صالحیتهای رد شده را داده است - از پر زیان ترین شیوه های پوشاندن حقیقت است، اما بنا را بر این بگذاریم که حق با شما باشد. آیا حقیقتی که مهمتر از تمامی حقیقتها است، این حقیقت نیست که مردم ایران ملاتاریا و استبداد مطلقه «علی شاه» را نمی خواهد؟ آیا نباید جهانیان را به روشی هرچه شفاف تر از حقیقت آگاه کرد؟ آیا افشای این حقیقت جز به تحریم همگانی انتخابات میسر می شود؟ آیا اگر فاش کردن حقایق مهمترین کار است، این همان کار نیست که بدیل مردم سالار و استوار بر خط آزادی و استقلال سالها است انجام می دهد و به این بدیل نیست که باید پیوست؟

تحریم دلایل دیگر نیز دارد که در نوبتی دیگر به شمارش و توضیح خواهیمشان آورد. این اندازه برای اینکه تردید باقی نگذارد که زمان، زمان انتخاب سرانجام بخش است، کفایت می کند. از انقلاب تا امروز، بر آنها که استقامت را بر گزیدند و آنها که در رژیم ماندند و یا منفعل شدند، عمر گذشته است. آنچه بجا مانده شهادت زمان است. زمان شهادت می دهد: هر نوبت که استقامت شکسته است، قدرت استبدادی بر ویرانگری خویش افزوده است و هزینه ای که به ایران امروز و ایران فردا تحمیل شده، سنگین تر شده است. زمان شهادت میدهد که تأخیر در انتخاب کردن آزادی و به استقامت برخاستن، استبداد را ویرانگر تر و نیروهای محرکه حیات ملی، پیش و بیش از همه، نسل جوان کشور را ویران کرده است. آنها را که به تحصن دست زده اند و همه آنها که در ابهام مانده اند را فرا میخوانم تردید نکنند. آزادی را انتخاب کنند. زمان شهادت می دهد که برخاستن به استقامت و شرکت در بدیل است. نه هر بدیلی، بدیلی بر راست راه آزادی و استقلال ایران.